

انسان در میان انسان ها از گفتار خردمندان

نیستی اگر قادر با دوست
آنچه اندر حق او، در سینه پنداری
ساده و روشن بیان داری،
یا از او، آن چیز را، کو یاد خواهد کرد
خامش و خونسرد
بشنوی،

پس نیست:

اعتماد و احترام و درک یکدیگر
(ادعای دوستی قولی است لایشعر)
دوستی کو با همه چیزت موافق بود
کمتر از یک سایه دارد سود
گفته های خوش به ذوق دوستان گفتن
هست آسان،
لیک اجراء وظایف کار دشواری است
گر ترا یاران همی باید:
شرط اول،
قدرت یاری است.

خودپرست از بت پرست ای دوست دون تر دان
آن که تنها درد خود را دید
کی به دردی می خورد در کار
وان کسی کو کس ندارد دوست
نکبت او هست افزونتر
زان کسی کش کس ندارد دوست.

زیستن در جمع و غافل ماندن از آن جمع
شیوه ای در خورد انسان نیست
آن که او بر رنج جمع خویش دل سوزاند
جز به یاد سوگواران نیست
پیش رفتن روی دوش دیگران سهل است
هر طفیلی شوم نااهل است
بار یاران بکش، اما

خود بپر گر مر ترا باری است
سور مردم گر کند ایجاب
خود بهین توجیه هر کاری است
هست لاقیدی فلج در روح
عام چون شد خاص
اختلاف آنکه شود آغاز.

برده باشد برده
گر با بردگی خو کرد
ور به ضد بردگی برخاست
آن زمان با نام پاک «انقلابی»
خویش را آراست.
زندگانی، گر ترا بالی به سوی آسمان نی،
ور ترا باری است سنگین:
لاجرم چون چار دیواری است غمگین
گر افق مشهود باشد
عمر، تلخ و تیره، همچون دود باشد.
(با الهام از سخنان پلوتارک، ایسوکرات، اسینگ، لنین و هانری باربوس)

احسان طبری